

کوششی در راه

شناخت موزیکولوژی

سخنی چند ...

در سلسله مقالات آینده سعی میشود مباحث کلی در موزیکولوژی را بطور سیستماتیک و هر فصلی را بطور جداگانه مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

قسمت اعظم این مقالات اقتباس از کتاب معروف

Einführung in die Musikwissenschaft

میباشد که ترجمه فارسی آن تقریباً « شناخت یا راهنمای موزیکولوژی » است و پروفیسور دکتر « کارل گوستاو فلرر » رئیس انستیتوی موزیکولوژی دانشگاه کلن مؤلف آنست.

کتاب فوق بسال ۱۹۵۳ برای اولین بار در مونیخ به طبع رسید و بسال

۱۹۵۶ در هامبورگ تجدید چاپ شد. تألیف این کتاب یکی از ارزنده ترین

اقداماتی است که برای تفهیم مباحث موزیکولوژی انجام شده است. نویسنده

برای آنکه مطالب کتاب طوری تنظیم شود که بتواند نظرانی در باب موزیکولوژی

دراختیار پژوهندگان این رشته بگذارد، کوشش فراوانی کرده است. کتاب « راهنمای موزیکولوژی » در حال حاضر مورد استفاده اکثر دانشجویان موزیکولوژی و دانشمندان این رشته قرار میگیرد و بجرمت میتوان ادعا کرد که با وجود اختصار و تراکم مطالب، یکی از پرازشترین تألیفات در راه شناخت موزیکولوژی میباشد.

این کتاب، در هشت فصل تنظیم شده که هر یک از فصول نیز دارای تقسیمات دیگری درباره موضوعات مختلف است. چون غرض از تدوین این سلسله مقالات ترجمه کامل و کلی کتاب نمیباشد از اینجهت سعی خواهد شد که حتی المقدور مطالبی مورد بررسی قرار گیرد که برای پژوهندگان این علم جنبه فوریت داشته و آنرا به اصول کلی موسیقی از دیدگاه موزیکولوژی آشنا نماید، بهین منظور ترجمه کتابرا از فصل سوم آن آغاز میکنیم و به بررسی بخشهای لازم و مختلف آن میپردازیم :



مقدمه :

اگر ما ایجاد انواع اصوات را در نظر بگیریم میبینیم که موسیقی در بین تمام اصوات موجود مقام خاصی را داراست. این تعریف دیگر موسیقی مجموعه ای از زبده اصواتی است که در اثر تحریکات آکوستیکی بوجود میآید. ولی نکته مهم اینست که این اصوات بمنظور ایجاد یک موسیقی مجبور به رعایت قوانین مربوط به ترتیب، همبستگی، بازگویی محسوسات و تحریکات روحی می باشد.

در طبقه بندی هنرها میشود موسیقی را « هنر گویا » نامید که برخلاف اغلب هنرهای تزئینی « زمان و حرکت » عناصر اصلی آنرا تشکیل میدهد. بطور کلی تلفیق دو هنر یا بیشتر با یکدیگر هنر خاصی را بوجود می آورد که در نوع خود قابل تأمل است مثلاً تلفیق شعر و نقاشی، حالت نمایشی

ایجاد میکند و رقص و میمیک گویای حالات و احساس بدن - که شاید بخودی خود فاقد قدرت بیان کننده باشد - میشود. موسیقی هم از این قاعده بیگانه نیست یعنی تلفیق اصوات تحت شرایط خاص ریاضی و آرمونی و روانی هنر مطلق را بوجود میآورد که بتنهائی میتواند پایه و اساس و یا جزئی از هنر دیگری باشد.

با توجه به نوع موسیقی میتوان بین آن و سایر هنرها در سطح خیلی بالاتر روابطی پیدا کرد. موسیقی همچنین قادر است بین دو هنر «غیر گویا» نقش رابط را ایفا نماید و آنانرا با یکدیگر مرتبط ساخته و هنر جدیدی بوجود بیاورد.

مثلاً موسیقی پروگراماتیک رابط و هماهنگ کننده شعر و نقاشی، موسیقی رقص و باله موجب همزیستی رقص و میمیک میباشد، البته نباید فراموش کرد که موسیقی دراماتیک میتواند بخودی خود باز گو کننده انواع هنرهای غیر گویا باشد.

انتخاب عوامل و عناصر ایجاد کننده موسیقی و همچنین قوانین مربوط به استعمال آنها رابطه مستقیمی با قدرت محرکه و سلیقه انسانها دارد. مسلماً افرادی که متعلق به یکی از انواع تمدنهای موجود و اجتماعات متمدن و متمایز از یکدیگر میباشد هر یک آزادی هائی برای خود قائل شده و بر مبنای تمدنی که در آن زیست میکنند حق باز گو کردن موسیقی را بفرم بخصوصی با در نظر گرفتن عوامل اجتماعی و فرهنگی خود برای خویش حفظ کرده اند.

روش و سبک باز گو کردن در اقوام مختلف متعلق به تمدنهای گوناگون یکی از مسائل مهم و مبهم موسیقی میباشد که متأسفانه هنوز بطور کامل روشن نشده فقط در سالهای اخیر موزیکولوژی تطبیقی برای کشف این موضوع دست با اقدامات دامنه داری زده است.

مسلماً تحقیقاتی که موزیکولوژی تطبیقی در راه شناخت عوامل ایجاد کننده موسیقی و قوای محرکه آن نموده است نه تنها قدم بزرگی برای شناخت موسیقی اقوام مختلف میباشد بلکه این موضوع شامل سبب حدوث نتایج خاصی از لحاظ «آنتروپولوژی» و «پسیکولوژی» اقوام مختلف هم میباشد.

نتیجه کلی را که موزیکولوژی تطبیقی در اوان کار خود یعنی در همین

زمان کوتاه فعالیت خویش بدان رسیده است میتوان در يك جمله خلاصه کرد
« بطور یقین در اقوام مختلف و تمدن‌های گوناگون نمیتوان صحبت از يك
سبك واحد موسیقی نمود و بهمین نحو مسلماً نمیتوان قانونی همگانی در مورد
ارزش و سبك بیان ابن موسیقی‌ها وضع کرد. »

درك و قبول این نتیجه کلی برای محققین بطور یقین پایان کار محسوب
نشده بلکه باتوجه بهمین موضوع است که خود را در آغاز کار یافته اند منتهی
آغاز کاری که درست پایه گذاری شده و میتواند محققین را از اشتباهات و
انحرافاتیکه ممکن بود ندانسته دامنگیر آنان شود حفظ خواهد کرد.

اگر موسیقی اروپائی بمقدار خیلی بیشتری مورد توجه محققین بوده
و آنان توانسته‌اند تا اندازه زیادی در آن تفحص کرده و انواع آنرا باتوجه
به مکان و زمان ارزیابی و طبقه بندی نمایند، این موضوع نمیتواند دلیل قطعی
برای شناخت موسیقی غیر اروپائی باشد. به تعریف دیگر خواص موسیقی
غربی و طرق تحقیق در این موسیقی و بالاخره نتایج حاصله از آن بهیچ عنوان
برای محققینی که میخواهند در موسیقی سایر تمدنهای موجود تفحصاتی بنمایند
نیتوانند مدرک و ملاک عمل کافی باشد ولی بطور قطع میتوان از بعضی از
روش‌های محققین و متدهای بررسی متقدمان در مطالعه موسیقی غیر اروپائی
استفاده‌های شایانی نمود.

تقسیمات زمانی و اجتماعی، حتی تقسیمات جزئی يك نژاد در اقوام مختلف
و سیر تکاملی تمدن آنها که مسلماً در هر تمدنی از تمدنهای بزرگ جهانی
وجود دارد موضوعی است که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد.

يك انسان با خصوصیات بیولوژی و روحی بخصوص خود میتواند معرف
یکنوع موسیقی خاص و دارای قدرت درك و احساس همان موسیقی
باشد.

باتوجه باین موضوع برای بار دیگر میتوان به مسئولیت سنگین موز-
یکولوژی تطبیقی پی برد چه محققین این رشته مجبورند برای به‌تمررساندن
هرچه بیشتر کار خود با خصوصیات انسانهای نژادهای مختلف آشنا شده و
آنها را باتوجه به مکان و زمان و حوزه تمدنی که در آن قرار دارند از نزدیک
مورد مطالعه قرار دهد.

بطور یقین این کار بدون اشکال صورت نمیگیرد چه اگر ما تصور

کنیم که در زمینه موسیقی اروپائی تحقیقات بسیاری شده و دامنه این تحقیقات از لحاظ شناخت موسیقی مصنوع و علمی آنان تقریباً بطور کامل انجام یافته است، باز باین نتیجه میرسیم که این بررسی‌ها شامل پدیده‌های علمی و تصنیفی آنان بوده است که بعقل مختلفی باهمدیگر شباهت داشته و موضوع تفاوت‌های نژادی و مکانی و تمدنی بین این ملل را تقریباً منتفی ساخته است. ولی چنانچه قرار باشد پای موسیقی بومی و فولکلور این ملل و نژادهای مختلف را بیمان بکشیم باین نتیجه میرسیم که برخلاف تصور بسیاری از محققین هنوز انواع متمایزی از آثار پدیده‌های ذاتی همین ملل بطور وضوح باقی است و ثابت مینماید که عمل تحقیق و تفحص حتی در موسیقی اروپائی هم بطور کامل انجام پذیرفته است.

موسیقی بومی و بررسی در آن هنوز هم موضوعی است که احتیاج به فرصت و کار فراوان دازد چه همانطور که ذکر شد حتی هنوز در خود موسیقی اروپائی هم موضوع بکار بردن عناصر بوجود آورنده موسیقی و استیلیزه کردن و مفهوم آن بطور کامل روشن نیست و این خود یکی از دلایلی است که پیروی کورکورانه محققین از متدهای اروپائی برای شناخت تمدن موسیقی بومی غیراروپائی، کاملاً اشتباه است.

باتوجه باین مختصر میتوان باین نتیجه رسید که: اساسی‌ترین عناصر اولیه ساختمان موسیقی « تقسیم صوت و زمان » است که بدون توجه به سایر عوامل میتواند معرف نوعی از موسیقی باشد. ^{فرستی} این عنصر اولیه یعنی « تقسیم صوت و زمان » تحت شرایط و قوانین مشخصی که رابطه نزدیکی با قدرت ابداع و سلیقه يك انسان خلاقه دارد می-تواند مرحله دوم پیدایش يك موسیقی محسوب گردد.

ظرفیت روحی و خصوصیات بیولوژی و نژادی، تمدنی و مکانی همان انسان است که باعث میشود موسیقی وارد مرحله سوم خود گردد و مفهومی که این موسیقی باتوجه به تمام خصوصیات و مشخصات فوق‌الذکر خواهد داشت میتواند معرف نوعی از موسیقی مردمی باشد که متعلق به يك نژاد و حوزه تمدن بخصوصی هستند.

ترجمه و اقتباس دکتر خاچی